

بسم الله الرحمن الرحيم

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۹) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخَّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۱۰)»

بحث به این آیه رسید «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» که اول تریبون طرف مقابل را باید تعطیل بکنند تا بعد «وَقَالُوا»؛ حرف خودشان را بزنند.

این حرف هم دو بخش دارد ۱- «إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ»

۲- «وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ» (که دو جلسه گذشته به توضیح این بخش گذشت)؛ این که این دعوتی که شما دارید ما را می‌کنید، یک شک دلهره‌آور در آن وجود دارد. محتوای دعوت را باز کردیم که به چه چیزی دعوت می‌کنند که دلهره می‌آورد؟ رسل می‌گویند: «أَفِى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». عرض شد که این دلهره مال این نیست که یک خدایی خالق است، دغدغه‌ای که انبیاء ایجاد می‌کنند مال این نیست که مثلاً آسمان‌ها به دست خدا اداره می‌شود و «سخر الشمس و القمر»؛ او دارد شمس و قمر را تسخیر می‌کند، یا «انزل من السماء ماء»؛ او از آسمان آب می‌فرستد. این‌ها چیزهایی نیست که دغدغه ایجاد کند. دغدغه در بخشی ایجاد می‌شود که تو تشریحی یک چیزی را بپذیری؛ یعنی می‌خواهی حالا زیر برنامه بروی و این‌ها می‌شود دغدغه و دلهره!

بعضی فکر می‌کنند دین فقط برای آدم برنامه دارد؛ یعنی یک نرم‌افزاری کنار نرم‌افزارهای دیگر به شما ارائه می‌دهد، ولی دین برای آدم برنامه ندارد، بلکه دین سیستم عامل آدم را عوض می‌کند؛ یعنی اگر شما قرآن را نه فقط بخوانید که عبارت‌هایش را جذب کنید، سیستم عامل آدم عوض می‌شود و وقتی سیستم عامل آدم عوض شود چه اتفاقی می‌افتد؟ شما تلی از نرم‌افزارها دارید که تحت عنوان سیستم عامل قبلی نوشته شده و یکبار می‌بینی همه نرم‌افزارها از دست رفت! دین یک برنامه کنار برنامه‌های شما نیست. مثلاً

شما یکسری نرم افزار داشته باشی تحت عنوان سیستم داس، حال سیستم عامل ویندوز را که نصب می کنی، می بینی دیگر هیچ کدام از آن نرم افزارهای قبلی به درد نمی خورد! حتی نسخه ی ارتقاء یافته ی سیستم قبلی نیست و اصلا یک سیستم دیگر است! مال یک شرکت دیگر است! اگر یک سیستم عامل جدید سوار این دستگاه بکنی، می بینی همه نرم افزارهایت دارد از دست می رود و این دلهره و اضطراب می آورد!

دین فقط به شما نمی گوید نماز بخوان و روزه بگیر! در درجه اول قبل از این که بگوید نماز بخوان و روزه بگیر، ملاکها را عوض می کند. در آیات مکی اصلا نماز و روزه و خمس و زکات ندارد. در روال و روند دین یک دقتی بکنید! در آیات مدنی است که یواش یواش این بحثها در آن می آید که اینها برنامه های دین است. دین قبل از این که بخواهد برنامه های خودش را جا بیندازد، باید سیستم عامل خودش را جا بیندازد و اگر بخواهد آن سیستم عامل را جا بیندازد می بینید یکباره تمام نرم افزارها از بین رفت و این است که دلهره می آورد.

ضمن این که سیستم عاملی دارد که کاملا ساپورت نمی شود. الان مگر غول های کامپیوتری خودمان به عنوان رقیب ویندوز، نمی توانند سیستم عامل بنویسند؟! مگر سیستم عامل نوشتن خیلی کار دارد؟! نه! می توانند بنویسند، ولی چرا نمی نویسند؟! چون آن سیستم عامل باید توسط یک عالمه برنامه ریز ساپورت بشود؛ یعنی اگر آن نرم افزار را هم می نویسند، تحت سیستم عامل ویندوز می نویسند. هرچه می نویسند باید تحت عنوان آن سیستم بنویسند. حالا یک سیستم عاملی وجود دارد که ساپورت هم نمی شود توسط برنامه نویسان. آن موقع شما فکر کن یک سیستم عاملی را می خواهی روی دستگاه نصب بکنی که اولاً همه نرم افزارهایت را باید کنار بگذاری؛ یعنی یکسری برنامه نیست! یعنی قبل از این که شأن انبیاء «یعلمهم الکتاب و الحکمه» باشد، «یزکیهم» است. اول باید یک دست لیف و صابون بکشند. اول باید کاملاً پاک بکنند تا بعد تعلیم بدهند. لذا «یتلو علیهم آیاته» یک شأن است و بعد شأن «یزکیهم». در همه دعاهای قرآن الا دعای ابراهیم تریبش هم همین است. «یزکیکم و یعلمکم الکتاب و الحکمه»؛ یعنی اول تزکیه بعد تعلیم.

این تزکیه چیست که باید نبی انجام بدهد؟ باید بزند تمام سیستم عامل قدیم را داغان کند و یک سیستم عامل جدید سوار کند و تازه دستوراتش در این سیستم عامل بالا می آید و آنجا فهمیده می شود، و

کما کان آدم با یک تعارض داخلی مواجه می‌شود؛ چون ملاک‌ها چیزهای دیگری است و چیزهایی که به عنوان برنامه دارد می‌گیرد، چیزهای دیگری است.

آن چیزی که دارد در نمازش می‌گوید: «ایاک نعبد» این چقدر محتوا دارد القاء می‌کند. «ایاک نعبد»؛ تنها تو را می‌پرستیم به این معنا نیست که الان داریم تنها به سمت تو نماز می‌خوانیم، یا اگر آیه داریم «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (توبه: ۳۱) که این احبار و رهبان را به عنوان ارباب من دون الله گرفته بودند، در روایات دیدیم که این‌ها نمی‌گفتند ما را بپرستید، می‌گفتند: برنامه ما را اجرا بکنید! که اگر این‌ها این را می‌گفتند، کسی قبول نمی‌کرد! مثل این است که به ما بگویند: الان رو به بیت آقای خامنه‌ای باید نماز بخوانید! کسی این را قبول نمی‌کند، لذا «ایاک نعبد» محتوایش این نیست که کدام طرفی نماز بخوانید! «ایاک نعبد»؛ یعنی من تحت برنامه تو قرار دارم که اگر شما بخواهید تحت برنامه بروید، می‌بایست قبل از این که بحث نماز و روزه و خمس و حج و جهاد درست شده باشد، باید ملاک‌ها درست شده باشد؛ یعنی آن سیستم عامل باید جا بیفتد که زبان هم را بفهمیم. انصافا اگر این ملاک به تن جذب بشود و جا بیفتد، می‌بینید خیلی چیزها دارد از دست می‌رود! همانطور که گفته شد تلی از نرم‌افزار برای شما موجود خواهد شد که می‌بینید در این جا کار نمی‌کند.

این سیستم عاملی است که ساپورت هم نمی‌شود، لذا این که داریم «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ» یعنی همین! بهشت با یکسری مکاره پوشانده شده؛ یعنی بهشت را گذاشته‌اند این وسط و دورش سیم خاردار کشیده‌اند. اگر بحث صراط مستقیم است، بعد از این که می‌گوید: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»، می‌گوید: «فَلَا افْتَحَمَ الْعُقَبَةَ» (بلد: ۱۱)؛ چرا شما در گردنه و کتل راه نمی‌روید؟! یعنی صراط مستقیم این کار سخت را کردن است.

حالا با این زاویه دید یک دور آیات مکی و آیات مدنی را نگاه کنید! در آیات مدنی وقتی ۱۳ ملاک را تصویب کرده، شروع می‌کند به برنامه گفتن، دقیقا مثل مهندس کامپیوتر که برنامه را تحت عنوان آن سیستم عامل می‌نویسد. برای همین است که می‌گویند: «وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ»؛ یعنی این دعوتی که تو داری ما را می‌کنی، از دلهره داریم بالا می‌آوریم. کسی برای نماز و روزه و حج دلش تاپ تاپ نمی‌زند، برای ملاک‌ها دلهره دارد.

(سؤال) ج: «فالههما فجورها و تقویها» هم فطرت هست و هم چیزهای دیگر. نفس شئون مختلف دارد. برای آن شأن خداگرا فطرت نام می‌گذارند و برای شأن دیگر شهوت اسم می‌گذارند؛ یعنی نفس که فقط یک شأن ندارد! لذا می‌گویند نفس اماره، نفس لوامه، نفس مطمئنه.

(سؤال) ج: بعد از تفسیر این دو آیه خواهیم گفت که این نغمه از کجا کوک می‌شود! عمده‌ی مردم وقتی دعوت می‌شوند قبول می‌کنند تا برسد به ملاء و مترفین که این نغمه در یک جای دیگر کوک می‌شود و یک جای دیگر پذیرفته می‌شود. تاریخ هم نشان داده که خیلی‌ها وقتی دعوت انبیاء را می‌شنیدند، جذب می‌شدند، منتها ساپورت نمی‌شود، و این خیلی مهم است. یعنی این برنامه برنامه‌ای نیست که آن سیستم عامل آن را ساپورت بکند. لذا به دو گروه به عنوان ملاء و مترف بسیار در قرآن تأکید شده و بعد مشابهت آن آیات با این آیات را می‌بینید که می‌گوید: این ملاء و مترف هستند که وقتی به آن‌ها دعوت عرضه می‌شود می‌گویند: «إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ»، این‌ها اولین کسانی هستند که در برابر این سیستم عامل مقاومت می‌کنند.

ملاء و ارباب زور و آدم‌های چهره که هم در قرآن و هم در تاریخ شاخص هستند، کسانی هستند که مقاومت می‌کنند، ولی توده مردم مقاومت نمی‌کنند (بحثی می‌خواستم بنویسم به نام توده‌ها و چهره‌ها) چهره‌ها با توده‌ها فرق دارند. قرآن می‌گوید: اولین مقاومت‌ها را چهره‌ها می‌کنند و آن‌ها عوام‌فریبی می‌کنند و بعد «الناس علی دین ملوکهم» چنانچه در قرآن فرعون در مقابل دعوت موسی می‌گوید: «فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطَّيْنِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلِهِ مُوسَى» (قصص: ۳۸)، این کارها عوام‌فریبی است؛ چون خودش آلهه داشته و می‌دانسته قصه چیست ولی فقط می‌خواسته یک عوام‌فریبی برای مردم داشته باشد. و چنانچه در آیات سوره زخرف می‌بینید که توده‌ها از چهره‌ها جلو هم می‌افتند! چون چهره‌ها می‌دانند که چه می‌گویند. توده‌ها وقتی می‌خواهند عمل بکنند به حرف چهره‌ها، حتی از آن حد جلوتر هم می‌روند!

در آیه ۲۲۱ سوره بقره: «ولا تنكحوا المشركات»؛ با زنان مشرک نکاح نکنید تا اینکه اینها ایمان بیاورند. ملاک همین است. «و لامة مؤمنه خير من مشرکه ولو اعجبتمکم»؛ یک زن کنیز مؤمنه از آن مشرکه بهتر است ولو آن مشرکه خیلی شما را به تعجب بیاورد.

الان کنیز و عبد و امه وجود ندارد. این کسانی که در خانه کار می‌کنند کنیز و عبد و امه نیستند! این‌ها هیچ نداشتند، بلکه خودشان مالیت داشتند. خودشان رقم و عدد بوده‌اند.

«و لامه مؤمنه خیر من مشرکه ولو اعجبتکم»؛ یک زن کنیز مؤمنه از آن مشرکه بهتر است ولو آن مشرکه چشمان شما را گرد کند؛ مثلاً شما یک زن مشرکه را فرض بکنید که چندتا دکترا دارد، چندتا زبان بلد است. خیلی با کلاس است. همه چیز تمام است.

حالا انصاف بدهید و ببینید آیا ملاک به لحاظ داخلی و نه حتی به لحاظ ذهنی عوض شده یا نه؟ یعنی وقتی آدم می‌نشیند یک احساسی می‌کند، حتی نسبت به یک آقای مشرک که مثلاً چه جور می‌توانیم با هم ارتباط داشته باشیم؟ انگار دیگر نمی‌خواهیم یک چنین کیسی را رها کنیم. انگار یک احساس کرنش داخلی در آدم به وجود می‌آید.

از آن طرف هم «ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا»؛ کسی را به نکاح مشرکین ندهید تا این‌که آن مشرکین ایمان بیاورند و باز «ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم»؛ یک برده‌ی مؤمن از یک مشرک بهتر است ولو آن مشرک شما را به تعجب آورد؛ مثلاً جایزه نوبل دارد و همه چیزهای شما را گرد کند دارد، ولی این برده از او بهتر است. می‌بینید که اگر این ملاک‌ها جذب بشود، آدم را اذیت می‌کند. گاهی اوقات در تاکسی اگر یک آدم بی‌کلاس کنارمان بنشیند، یک خرده هم خودمان را جمع می‌کنیم که مبادا یک کمی از بی‌کلاسی او به من سرایت بکند، ولی می‌بینید ائمه با همین ملاک‌ها به طور جدی عمل می‌کردند. قرآن از این طرف می‌گوید «ولقد کرمانا بنی آدم»؛ ما بنی آدم را مکرم و بزرگ کردیم و از آن طرف می‌گوید «ان اکرمکم عند الله اتقیکم» ملاک آن کرامتی که آن‌جا گفته همین تقواست. آدم با کرامت همان آدم باتقوا و خویش‌ن‌دار است. کسی است که ملاک‌هایش را درست کرده. به دین دل داده. و واقعا این چیزها درست است یا چیزهای دیگر درست است؟!

(سؤال) ج: در مقام عمل بالاخره کسی که یک صلاحیتی دارد، مدیریتی دارد، قرار نیست بگوییم براساس تقوا می‌خواهیم پست‌ها بچینیم و پایین بیاوریم! اینطور نیست! خیلی پارامترهای دیگر مهم است. این کمیل که دعای کمیل از او برای ما مانده، از اصحاب سرّ حضرت علی است که حضرت به او دعای کمیل را به او یاد

داده، بیاناتی در نهج البلاغه هست که حضرت دست کمیل را می‌گیرند «فلما اصحر تنفس السعداء ... الناس ثلاثه عالم ربانی متعلم علی سبیل نجاه و همج رعاء اتباع کل ناعق» به صحرا می‌روند و آن خطبه را برای کمیل می‌خوانند، ولی وقتی همین کمیل را به عنوان حاکم «هیت» می‌گذارند، حالا نهج البلاغه را بخوانید تا ببینید چه سر و تنی از کمیل می‌شویند! که تو به هیچ دردی نمی‌خوری «فَقَدْ صِرْتَ جِسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ، وَ لَا مَهْيَبِ الْجَانِبِ، وَ لَا سَادٍ تُغْرَهُ، وَ لَا كَاسِرٍ لِعَدُوِّ شَوْكَةً، وَ لَا مُعْنٍ عَنْ أَهْلِ مِصْرِهِ، وَ لَا مُجْزٍ عَنْ أَمِيرِهِ»؛ نه به درد اعداء می‌خوری! نه زور داری! تو به هیچ دردی نمی‌خوری! یعنی کمیل را که از اصحاب سرّ است می‌زنند، بعد نهج البلاغه را که باز می‌کنی، می‌بینی حضرت شیرفلکه لجن را روی این باز کرده! یعنی سرتاپای او را ملوث کرده! از بس که او را له کرده! یعنی می‌توان کمیل بود، ولی عرضه حکومت‌داری نداشت. حضرت به ابوذر هم که گفته بودند: مدیر حتی یک نفر نیست! کسی مثل مالک اشتر کم است، کسی که عبادتش آن‌گونه باشد، و داغی که به دل حضرت گذاشت که آن بیانات عظیم را حضرت امیر درباره اش داشته باشد که «مالک و ما مالک! لو کان لجبلا لکان فندا لو کان حجرا لکان صلدا»؛ مالک عجب مالکی بود! اگر یک کوه می‌شد، یک کوه تک در می‌آمد، اگر سنگ می‌شد یک سنگ سفت می‌شد.

از نظر صلاحیت قرار نیست که مثلا به آقای رفتگر یک تِسْتِرِ تقوا بزنیم، ببینیم خیلی باتقواست و بگوئیم برو به عنوان رئیس بایست! تو برو مدیر فلان شرکت بشو!

در آیه ۳۲ سوره زخرف دارد: «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ»؛ ما بعضی را بر بعضی درجات دادیم. به بعضی هوش بیشتر دادیم، به بعضی پول بیشتر دادیم که چه بشود؟ «لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا»؛ که یک عده عده دیگر را مسخر کنند. نمی‌شود که در یک جامعه همه بشوند رئیس یا همه بشوند مرئوس! یک نفر باید بشود رهبر و یک نفر باید بشود مردم و یک نفر بشود رئیس جمهور. بالاخره جامعه باید نظام پیدا کند. آدم باید بفهمد که این درجه‌بندی‌ای که کرده‌اند برای این است که «لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا» و در این هیچ فضیلت الهی نیست. فضیلت الهی در تقواست، البته از موارد تقوا این است که آدم شکر نعمت‌هایی را که به او داده‌اند، بجا بیاورد. اگر خدا به شما استعداد داده، اگر به شما شرایط تحصیل داده؛ یعنی که درس

بخوانی و شکر آن نعمت را بجا بیاوری و بعد هم که سِمَتی پیدا کردی، خدمت کنی، منتها آن چه به عنوان فضیلت الهی برای کسی مطرح می شود آیا این است یا آن؟

نقل است که فضل بن سهل، وزیر و مشاور مأمون به خدمت امام رضا می رسد، وقتی سر ناهار می خواسته برود، حضرت می گویند: ما گروه انبیاء و اولیاء اگر کسی سر ناهار برسد، نمی گذاریم برود، بعد انتظار دارد این که ولی عهد است [در سالتی پذیرایی شایانی بکند] در را که باز می کند می بینید همه ی وزیران و خدمه کنار هم دور سفره نشسته اند. برمی گردد به امام رضا می گوید: «ما هؤلاء؟»؛ این ها دیگر چه هستند که این جا جمع کرده ای؟! حتی نمی گوید «مَنْ هَؤُلَاءِ؟» این ها که هستند؟ حضرت می گویند: «مَهْ يَا فَضْلُ!»؛ خفه شو! «الأب واحد و الأم واحد كلنا من التراب و الفضل بالتقوى»؛ پدر و مادرمان یکی است. همه از خاک هستیم و فضیلت هم به تقوی است.

و این ها خطوط قرمز و cut point دین است. دیگر آن طرف نرو! ما به بچه های بازار ماه رمضان یک روز افطاری می دهیم. خیلی دیدنی است! یعنی کارخانه دار نشسته، عمله نشسته، کولبر نشسته و من عشق می کنم می بینم این ها کنار هم نشسته اند! اتفاقا جالب است که بعضی از این ها که در سطوح پایین هستند، دوست دارند آن یک روز از این ها پذیرایی بشود. همه را از دم به ترتیب پذیرایی می کنم، نه این که اول ببریم برای کارخانه دار، البته نه این که چون او کارخانه دار است باید به او بی احترامی کرد! در حالی که معمولا مناسباتی وجود دارد که اول و دوم دارد. این که در مجلسی هیچ کس با کسی فرق ندارد، واقعا هیچ کس با کسی فرق ندارد. اصلا معلوم نیست چه کسی کارخانه دار است و چه کسی حمال است و چه کسی چرخی است؟

«وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ»؛

آن ها دعوت به آتش می کنند و خدا به سمت بهشت دعوت می کند به اذن او (این را بگذارید در فرهنگ به اذن که جلسه پیش گفتیم) خدا مگر از کسی اجازه می گیرد؟ ممکن است آدم در لجبازی بپرسند به اجازه کی؟ بگویی: به اجازه خودم! ولی این به معنای این نیست که خدا هم از خودش اجازه می گیرد. «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ»؛ این همان اذن تکوینی است، اذن تکوینی از اسم جامع الله؛ چون اسماء هر کدام

یک الله جزئی هستند؛ یعنی رحیم هم از اسم الله اذن می‌گیرد. غفار هم از اسم الله اذن می‌گیرد. همان اذن تکوینی که آن جا گفتیم. (در جلسه ۱ و ۲ فرهنگ اذن تکوینی را گفتیم) یعنی با مغفرتش باید از الله اذن

بگیرد. در این‌ها نکاتی خوابیده که محل بحث ما نیست. «وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»

باز در آیه ۲۰ سوره مبارکه حدید دنیا را می‌گوید که آن آدم‌های دنیا و این هم خود دنیاست. ما این‌ها را زیاد شنیده‌ایم، ولی کاش باور بشود. «اعلموا انما الحياه الدنيا لعب ولهو وزينه وتفاخر بينكم وتكاثر في الاموال والاولاد»؛ بدان که حیات دنیا این ۵ مرحله را دارد: از بچگی تا بزرگی فکر نکن شیطان رها می‌کند! همه این مراحل را پا به پای تو می‌آید! برای بچه، نوجوان، جوان، میانسال، مسن به لف و نشر موزون آمده: لعب، لهو، زینت، تفاخر، تکاثر. کسی فکر نکند شیطان رهاش کرده. تا نوجوان است بحث فوتبال، نه این‌که فوتبال بازی کردن بد باشد، ولی این می‌شود شیطان راهش و این می‌شود انحراف از راهش. وقتی جوان می‌شود، می‌شود زینت، حالا هی ژل بزند ووو. بالاتر می‌آید می‌شود میانسال و می‌شود تفاخر. دیگر بحث زینت نیست، بحث تفاخر کردن است که ما این جور می‌هستیم و شما آن جور! و بعد می‌شود مسن و بحث تکاثر در اموال و اولاد و بحث این که نوه‌ی ما آمریکاست! دیگر می‌رود در این فاز؛ یعنی فقط فاز عوض می‌شود، ولی اصل داستان عوض نمی‌شود. «اعلموا انما الحياه الدنيا» این «انما» یعنی فقط این است و می‌دانی مثل چیست؟ «كَمَثَلِ غَيْثٍ اَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا»؛ مثل یک باران رحمتی که از بالا می‌آید (خیلی این آیه محتوا دارد) به قول امیرالمؤمنین، دنیا متجر اولیاء الله است؛ دنیا تجارت‌گاه اولیای خداست. از آن طرف سیل است که دارد می‌آید، منتها دست من که می‌رسد خرابش می‌کنم «كَمَثَلِ غَيْثٍ اَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ»؛ می‌بینی این گیاهان این‌ها را به تعجب وامی‌دارد «ثُمَّ يَهِيجُ»؛ یواش یواش فروکش می‌کند «فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا»؛ بعد می‌بینی که زرد شد «ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا»؛ بعد می‌بینی یک مشت خاک شد. روالش این است «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ»؛ که خود این بند در بحث معاد مهم است (جلسه پنج شنبه جریان سه تایی‌ها را گفتیم و این آیه مربوط به جریان سه تایی‌هاست که عذاب و مغفرت و رضوان است) «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»؛ دنیا کالای فریب است؛ مگر کالای فریب! این هم دنیا!

از آن طرف در سوره مبارکه هود، از آیه ۲۷ که داستان نوح است، دارد: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا»؛ این ملاء (چهره‌ها) قوم نوح که کافر شده بودند، می‌گویند:

«ملاء من قوم فرعون» یا «ملاء من قوم نوح» تعبیری تکراری در قرآن است؛ ملاء یعنی آدم‌های شاخص، آن آدم‌های دور و بر فراعنه، علی‌الخصوص در قرآن به عنوان شاخص‌های سیاسی بیشتر استفاده شده. شاخص‌های اقتصادی را به نام «مترف» بیان کرده. یکسری قرار دادهای مشترک و کنسرسیون‌هایی بین این‌ها قرآن امضاء کرده. یکسری «ملاء»‌هایی هستند که «وَأُتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (مؤمنون: ۳۳) چون معمولاً این شاخص‌های اقتصادی با شاخص‌های اقتصادی با هم جمع می‌شوند؛ یعنی این جور نیست که این‌ها کلاً با هم کار نداشته باشند. لذا قرآن این را هم نشان داده و گفته این‌ها یکسری کنسرسیون دارند با هم که اگر کاری می‌خواهند بکنند، با همدیگر می‌کنند. یک حرکتی را با همدیگر انجام می‌دهند. (قرآن خیلی محتوا دارد. اگر قرآن را برای ثوابش می‌خوانید، نخوانید! قرآن آنقدر مطلب در خودش گنجانده)

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ»؛ این ملاء آمدند گفتند: «مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا»؛ ما تو را نمی‌بینیم

مگر بشری مثل خود ما «وَمَا نَرَاكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئَابِ الرَّأْيِ»؛ این کسانی هم دور و برت افتاده‌اند، یکسری ارادل هستند؛ آدم‌های پست بی‌خاصیتی که به هیچ دردی نمی‌خورند! چون دعوت انبیاء را اولین کسانی که پاسخ می‌دادند، آدم‌های ارادل بودند، نه به معنی ارادل و اوباش! به معنی آدم‌هایی که چیزی ندارند؛ لذا چیزی برای از دست دادن ندارند. تعلقاتشان خیلی کم است. به دلیل تعلقات کم اولین کسانی [هستند که ایمان می‌آورند]. روایت داریم که خدا رسل را بشیرا و نذیرا مبعوث کرد «وَحَالَفَنِي الشَّبَانَ وَ خَالَفَنِي الشَّيُوخَ»؛ اول جوان‌ها بیعت می‌کردند؛ یعنی قرآن و دین جوان‌پسند است. من مبلغ اشتباه کردم که دین پیرمردی شده! تا می‌گویی دین، فکر می‌کنند؛ یعنی یک تسبیح بلند، سر سجاده! اتفاقاً اولین کسانی که جذب دایره‌ی دین می‌شدند، جوانان بودند. نسبت به همه انبیاء همین جوری بوده. و اولین کسانی که مخالفت می‌کردند، اتفاقاً شیوخ و پیرمردها بودند؛ چون او سیستم عاملش شکل گرفته، می‌بیند خیلی چیزها را باید از دست بدهد، ولی جوان چیزی ندارد از دست بدهد؛ لذا در چند جا در قرآن آمده «قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ» (شعراء: ۱۱۱)؛ ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که ارادل به تو ایمان آوردند؟!

بعد ادامه آیه جالب است! این چهره‌ها می‌گویند: آن‌ها را کنار بزن تا ما بیاییم! این اراذل را از کنار خودت جمع کن تا ما بیاییم. و دقیقاً هم انبیاء جلوی این چهره‌ها می‌ایستند و می‌گویند: ما این کار را نمی‌کنیم. می‌گویند: «هُمُ أَرَادُوا بَادِيَ الرَّأْيِ» ببینید چقدر عبارات قرآن دقیق است! این‌ها متهم هستند که بادی الرأی هستند؛ یعنی به سرعت به رأی می‌رسند؛ آدم‌های به اصطلاح دمدمی مزاج! آدم‌هایی که تا شنیده‌اند، دلشان هوایی شده! این‌هایی که به دین ایمان می‌آورند و دینی می‌شوند و ملاک‌های دین را قبول می‌کنند، از طرف آن چهره‌ها متهم هستند به بادی الرأی بودن؛ یعنی صاحب رأی ابتدایی، آدم‌های دمدمی که یک‌پهو به یک چیزی ایمان می‌آورد.

«وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ»؛ و هیچ فضیلتی برای شما که دارید پیامبری می‌کنید نسبت به خودمان نمی‌بینیم! تا می‌رسد به این آیه که «وَيَا قَوْمِ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ»؛ ای قوم من! من از شما پول نمی‌خواهم. این آیه در سوره شعراء به عنوان بیت الغزل است: اجر من با خداست. من بابت پول نیامدم تبلیغ بکنم، بابت پول نیامدم نبی خدا بشوم. انبیاء نیامدند که جیب ملت را خالی بکنند! و بعد دارد: «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ من مؤمنین را طرد نمی‌کنم. شما می‌گویید: این‌ها را کنار بگذار که ما بیاییم! ولی هیچ موقع من چنین کاری نمی‌کنم! «إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ»؛ آن‌ها پروردگارش را ملاقات می‌کنند و لکن شما را می‌بینم که هیچ چیز نمی‌فهمید! شما یک قوم جاهل هیچ چیز نفهم هستید که می‌گویید این‌ها را کنار بزن تا ما بیاییم. «وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»؛ ای قوم من! چه کسی مرا یاری می‌کند؟ اگر مؤمنین را کنار بزنم، شما مرا یاری می‌کنید؟! متذکر نمی‌شوید! «وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ»؛ من نمی‌گویم، خزائن خدا دست من است. من پیغمبر چنین ادعایی ندارم. «وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ»؛ غیب نمی‌دانم (با همان تعبیری که عرض کردم) «وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ»؛ من نمی‌گویم که من فرشته هستم. «وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا»؛ و من هیچ موقع نسبت به کسانی که چشمان شما آن‌ها را خوار می‌بینند، نمی‌گویم: خدا به آن‌ها خیر نداده! یا خدا به آن‌ها خیر نمی‌دهد! یا این‌ها در مسیر خیر نیستند؛ چون مثلاً آن‌ها آدم‌های سطح پایینی هستند. «اللَّهُ

أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ»؛ خدا داناست به آنچه که در قلب این‌ها می‌گذرد. ملاک انفس این‌هاست و خدا هم می‌داند در انفس این‌ها چیست؟ «إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ»؛ اگر این‌ها را طرد بکنم که من از ظالمین هستم!

این‌ها شاخص‌های دین است که اگر آمدند گفتند: تو این‌ها را کنار بگذار تا ما بیاییم، من هیچ موقع این کسانی را که مؤمنانه زندگی کردند، را کنار نمی‌گذارم! اگر می‌خواهید تشریف بیاوید، تشریف بیاورید! اگر می‌خواهید در دین بیایید، این ملاک‌ها هست. سراسر قرآن را ورق بزنید، و بالا و پایین کنید، جابجا این را می‌بینید که «من نمی‌گویم خدا به این‌ها خیری نداده!» یا دارد: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ * كَلَّا»؛ این منطق منطقی عجیبی است که یک عده مبتلای به فقرند و یک عده مبتلای به ثروت‌اند. یک عده مبتلای به سلامت‌اند، یک عده مبتلای به مرض‌اند. آن وقت کسی که به ثروت مبتلا شده، می‌گوید: پس خدا مرا اکرام کرده و آن‌که خدا رزق را بر او تنگ گرفته، می‌گوید: خدا به من اهانت کرده، «كَلَّا»؛ اصلاً این حرف‌ها نیست. اصلاً معیار این چیزها نیست! نه این معیار کرامت است و نه این معیار اهانت است! معیار تقواست. اگر این ملاک‌ها جذب بشود، می‌بینید برای آدم تولید دغدغه می‌کند. بعد می‌بینی جابجا با تلویزیون مشکل پیدا می‌کند؛ یعنی معلوم می‌شود چه چیز دارد برای او بولد می‌شود، بزرگ می‌شود. چه چیز در چشم آدم فرو می‌رود؟! به دوستان می‌گفتم: ما در این داستان گیر کردیم که از این طرف تبلیغ تلویزیون دارد ما را تهییج می‌کند به سمت تبلیغاتی که از پول آن، سریال امام علی درست می‌شود! که این سریال تخطئه می‌کند همان چیزها را!

وقتی قرآن ملاک می‌دهد، شما یک شاخص بیرونی داری. وجود شاخص بیرونی خودش تولید دغدغه می‌کند برای آدم و برای آدم اضطراب می‌آورد. همیشه اگر شما یک شاخص بیرون از وجود خودتان داشته باشید، شما می‌توانید انحراف معیارها و واریانس‌ها را بسنجید؛ یعنی اختلافاتی که از معیار دارید پیدا می‌کنید، قابل سنجش است. ولی اگر شاخص، بیرونی نباشد و داخلی باشد، می‌شود «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (جاثیه: ۲۳)؛ یعنی آویزان هوای خودتان باشید. اگر من آویزان هوای خودم باشم، می‌بینید دیگر من واریانسی ندارم؛ چون هر جا که من بروم، شاخص می‌رود. لذا کجا می‌توانم بگویم انحراف به وجود آمد؟! یعنی

وقتی که شاخص داخل خودم است، در چه فرضی من باید بتوانم این را تشخیص بدهم که یک انحرافی موجود شد؟! «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»؛ آیا نمی بینی کسی را که اله او هوای اوست؟ یعنی برنامه اش مال خودش است که اگر کسی برنامه اش مال خودش باشد، او شاخص بیرون از خودش ندارد که خودش را با آن بسنجد! و قرآن بخوانید که قرآن می شود شاخص بیرونی، وگرنه هیچ موقع شما در طول زندگی احساس انحراف نمی کنی! چون معیارها با خود فرد دارد عوض می شود. می گوید: ما قبلا این جوری بودیم و اصلا حالا درست است! یعنی هیچ موقع انحراف را تشخیص نمی دهد.

قرآن باید این جا بایستد به عنوان متن در کنار آن شرح خود اهل بیت که شارح این متن هستند و آن بشود مبنای فکری و آن وقت می شود «یاک نعبد» وقتی بعدا (بعد رتبی نه بعد زمانی!) این ها درست شد، بعد نماز! بعد روزه! بعد حج! و آن موقع هست که همه این ها رشد می دهد و همه این ها پله می شود و گرنه همین روزه همین می شود که امام علی در نهج البلاغه می فرماید: «كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَا وَ كَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ» (حکمت ۱۴۵)؛ چقدر روزه دارانی هستند که هیچ طرفی از روزه شان نمی بندند الا گرسنگی و تشنگی! و چقدر شب زنده دارانی که هیچ طرفی از قیام شبشان نمی برند الا شب بی خوابی و خستگی! بعد در آخر می زند برجک همه را می پراند! «حَبِّذَا نَوْمَ الْأَكْيَاسِ وَ افطارهم»؛ خوش به حال اکیاس؛ یعنی آدم های زرنگ که نه روزه می گیرند، نه شب بیدار می شوند! نه روزه می گیرند که به خودشان بی خودی گرسنگی بدهند و نه شب بیدار می شوند که خودشان را اذیت کنند!

البته نگویید که ما هم نه روزه می گیریم و نه شب بیدار می شویم! زیرا آب همه چیز را ننزید! این ها تذکراتی است و اصل داستان یک چیز دیگر است که آخرش یک مشت گرسنگی و تشنگی اسمش بشود روزه!

صلوات!